

## مفهوم «جهان غیرمنطقی» از نظر ویتگنشتاین متقدم و رایل

رضا مژمر\*

### چکیده

ویتگنشتاین در رساله منطقی-فلسفی در شماره‌های ۰۳۱.۳-۰۲۳ می‌گوید که جهانی غیرمنطقی تصورناپذیر است و درباره‌اش نمی‌توان سخن گفت. رایل (۱۹۴۶) مدعی شده است که اصولاً چیزی به نام معمای تصورناپذیری جهان غیرمنطقی و ناممکنی سخن در مورد چنین جهانی وجود ندارد. به زعم وی چنین معمایی وجود ندارد و بحث بر سر معناداری سخن در باب جهانی غیرمنطقی محصول خطای مقوله‌ای است. رایل با نظر به معانی مختلف مفهوم «کار بست منطق» کوشیده است مفهوم «جهان (غیر)منطقی» را توضیح دهد. به باور او مفهوم «(غیر)منطقی» را تنها و تنها می‌توان بر اجراکنندگان قواعد منطق یا متخبطان از آن به کار بست، چرا که جهان و واقعیات سازنده آن به هیچ روی اجراکننده قواعد منطق یا متخبطی از آنها نیستند. تنها زمانی می‌توان چیزی را (غیر)منطقی دانست که آن چیز توانا به پیروی یا تخبطی از قواعد منطق باشد. جهان و واقعیات آن فاقد چنین توانی هستند. این بدان معنا است که اندیشناکی در مورد حمل مفهوم «(غیر)منطقی» بر جهان یکسر بی‌وجه و عبث است. حمل مفهوم «(غیر)منطقی» بر جهان مصداقی از خطای مقوله‌ای است. در این مقاله خواهیم کوشید با استفاده از تمایز هارمن میان منطق (استلزام) و عقلانیت (استنتاج) نشان دهیم استدلال رایل علیه ویتگنشتاین برهانی ناکام است. استدلال خواهیم کرد که غفلت رایل از تمایز فوق علت باور نادرست وی به امتناع اسناد مفهوم «(غیر)منطقی» بر جهان بوده است.

\* استادیار گروه فلسفه ذهن، مؤسسه آموزش عالی علوم شناختی (پژوهشکده علوم شناختی)، تهران، rezamosmer@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۹

**کلیدواژه‌ها:** ویتگنشتاین، رایل، هارمن، جهان غیرمنطقی، منطق، عقلانیت.

## ۱. درآمد

از زمان انتشار رساله ۱ در سال ۱۹۲۱ و نخستین ترجمه آن، به دست آگدن و به نظارت ویتگنشتاین، کمتر شماره و ادعایی از این کتاب کم‌حجم بوده است که مورد پرسش واقع نشده باشد. در این مقاله قصد دارم به معرفی و سپس ارزیابی انتقاد غیرمستقیمی بپردازم که گیلبرت رایل (۱۹۴۶) بر سخنان ویتگنشتاین در سه شماره پیاپی ۰۳۱.۳-۰۲.۳ از رساله وارد کرده است. ویتگنشتاین در این شماره‌ها اظهار می‌دارد که نمی‌توان به جهانی غیرمنطقی اندیشید و درباره چنان جهانی سخن گفت. بر خلاف ویتگنشتاین و به نظر رایل سخن از «منطقی» یا «غیرمنطقی» بودن جهان یکسر بی‌وجه و بی‌معنا است. در این مقاله می‌کوشم نشان دهم دلیل رایل برای ادعایش ناکافی است و نمی‌تواند مدعای وی را پشتیبانی کند. در بخش نخست مقاله به طرح ادعا و استدلال ویتگنشتاین خواهم پرداخت. در بخش ۳ با مراجعه مستقیم به مقاله رایل به شرح تحلیلی خواهم پرداخت که وی برای تعبیر «کاربرد منطق» به دست داده است. پس از آن معمایی را توضیح خواهم داد که به زعم رایل کسانی در سخن از «جهان (غیر)منطقی» دیده‌اند. چنان که خواهیم دید رایل چنان معمایی را ظاهری و غیرواقعی دانسته، معتقد است که خلط معانی مختلف «کاربرد منطق» باعث چنین سردرگمی‌ای شده است. در بخش ۵ پیامد بحث رایل برای معناداری کل رساله را مورد بررسی قرار خواهم داد. بعد از آن و در بخش انتهایی مقاله با توسل به تمایز گیلبرت هارمن میان منطق و عقلانیت می‌کوشم نشان دهم استدلال رایل نمی‌تواند تهدیدی علیه مدعیات ویتگنشتاین در رساله به حساب بیاید.

## ۲. جهان غیرمنطقی در رساله

ویتگنشتاین در سه شماره پیاپی زیر به کوتاهی درباره امکان یا امتناع تصور و سخن درباره جهانی «غیرمنطقی» حرف زده است:

«اندیشه متضمن امکان موقعیتی است که آن اندیشه درباره‌اش است. آنچه که اندیشیدنی است ممکن نیز هست.» (§۳۰.۰۲)

«اندیشه نمی‌تواند در مورد امری غیرمنطقی باشد چرا که اگر چنین می‌بود می‌بایست می‌توانستیم غیرمنطقی بیندیشیم.» (§۳.۰۳)

«شنیده‌ایم که خداوند نمی‌توانسته است چیزی خلق کند که خلاف قوانین منطبق باشد. - حقیقت این است که نمی‌توانیم بگوییم جهانی 'غیرمنطقی' به چه می‌مانست.» (§۳.۰۳۱)

به نظر می‌رسد که این سه شماره دست کم دو استدلال جدا و مستقل از هم را در خود دارند. استدلال نخست ویتگنشتاین را می‌توان بدین شکل صورتبندی کرد:

(۱) می‌توان گفت جهانی غیرمنطقی به چه می‌ماند تنها اگر بتوان جهانی غیرمنطقی را تصور کرد. [مقدمه]

(۲) می‌توان جهانی غیرمنطقی را تصور کرد تنها اگر بتوان غیرمنطقی اندیشید. [مقدمه]

(۳) نمی‌توان غیرمنطقی اندیشید. [مقدمه]

(۴) نمی‌توان جهانی غیرمنطقی را تصور کرد. [رفع تالی، ۲ و ۳]

(۵) نمی‌توان گفت جهانی غیرمنطقی به چه می‌ماند. [رفع تالی، ۱ و ۴]

روشن است که هدف این استدلال پشتیبانی از این ادعای مطرح شده در شماره ۳.۰۳۱ یعنی این حکم است که نمی‌توان گفت جهانی غیرمنطقی به چه می‌ماند. در این سه شماره ویتگنشتاین مفهوم «غیرمنطقی» را بر دو چیز حمل می‌کند: اندیشه و جهان. با این حال بی‌درنگ پس از شماره ۳.۰۳۱ درباره زبان هم حرف می‌زند و می‌گوید که زبان متعارض با منطق هم ناممکن است:

بازنمایی کردن چیزی 'متناقض با منطق' در زبان غیرممکن است، درست به همان معنا که در هندسه نمی‌توان چیزی را که با قوانین فضا در تناقض است با به دست دادن مختصاتش بازنمایی کرد یا مختصات نقطه‌ای را که اصلاً وجود ندارد تعیین کرد. (§۳.۰۳۲)

در دفترچه یادداشت‌ها هم می‌خوانیم که «غیرممکن است بتوان زبانی غیرمنطقی ابداع کرد.» (Wittgenstein, 1979: 108). به این ترتیب نه می‌توان از امری غیرمنطقی صحبت کرد (خط ۵ در استدلال) و نه می‌توان چنین چیزی را حتی تصور کرد و بدان اندیشید (خط ۴ در استدلال). در هر دو ادعا تعابیر «نمی‌توان» و «غیرممکن» را به معنایی قوی و مابعدالطبیعی به کار رفته‌اند. منظور ویتگنشتاین این نیست که جهان ممکن وجود دارد که در آن آدمیان می‌توانند به جهانی غیرمنطقی بیندیشند و درباره‌اش حرف بزنند. چنین ادعایی

بسیار ضعیف و خوانشی اقتضایی (Contingent) از مفاهیم «توانستن» و «امکان» است. نظر ویتگنشتاین این است که هیچ جهان ممکن وجود ندارد که در آن بتوان جهانی غیرمنطقی را تصور کرد و درباره‌اش حرف زد. برای توضیح این مطلب اجازه دهید فرض کنیم که منطقی فقط یک اصل موضوعه داشته باشد:  $(PV \rightarrow P)$ . افزون بر این، فرض کنیم که  $P$  نماینده این واقعیت بیان شده در قانون سوم نیوتن باشد: مطابق با هر کنشی، واکنشی وجود دارد هم‌اندازه و در خلاف جهت آن. حال با آن اصل موضوعه و تعبیر (Interpretation) فوق از  $P$  باید این اظهار را که «مطابق با هر کنشی، واکنشی هم‌اندازه و در خلاف جهت آن، هم وجود دارد و هم وجود ندارد» بی‌معنا شمرد. همچنین به نحوی مابعدالطبیعی به معنایی قوی غیرممکن است بتوان وضعیت و جهانی را تصور کرد که در آن مطابق با هر کنشی، واکنشی هم‌اندازه و در خلاف جهت آن، هم وجود داشته باشد و هم وجود نداشته باشد. با این حال می‌توان جهانی را تصور کرد که در آن قانون سوم نیوتن کاملاً کاذب باشد و چنین نباشد که مطابق با هر کنشی، واکنشی وجود داشته باشد هم‌اندازه و در خلاف جهت آن. افزون بر این کاملاً معنادار است که بگوییم «چنین نیست که مطابق با هر کنشی، واکنشی وجود دارد هم‌اندازه و در خلاف جهت آن». به سخن دیگر بر خلاف مورد قوانین منطقی، تصور و صحبت در مورد جهانی خلاف قوانین فیزیکی کاملاً امکان‌پذیر و شدنی است. بدین سان ادعاهای دوگانه ویتگنشتاین یعنی ناممکن بودن تصور جهان غیرمنطقی و ناممکن بودن سخن درباره جهان غیرمنطقی را باید به معنایی قوی، مابعدالطبیعی و غیراقتضایی تعبیر کرد. استدلال دوم ویتگنشتاین استدلالی کلامی و الهیاتی است:

(۶) عبارت «خداوند نمی‌تواند چیزی خلاف قوانین منطقی خلق کند» معنادار است تنها

اگر بتوان گفت جهانی غیرمنطقی به چه می‌ماند. [مقدمه]

(۷) عبارت «خداوند نمی‌تواند چیزی خلاف قوانین منطقی خلق کند» معنادار نیست.

[رفع تالی، ۱ و ۶]

این استدلال برهانی فرعی است چراکه تنها اهمیتی ثانویه در بافت سخنی دارد که این شماره‌ها بخشی از آن هستند. اگر به جملات پیش و پس از شماره ۰۳۱.۳ بنگریم هیچ ردی از بحث در باب خداوند نمی‌توان یافت. بحث ویتگنشتاین در مورد خداوند را باید صرفاً راه و تعبیه‌ای زبانی و بلاغی برای توضیح مسائلی اصولاً غیرالاهیاتی دانست. به همین دلیل در این مقاله به این استدلال الهیاتی نخواهم پرداخت.

### ۳. رایل و سه معنای کاربرد

رایل (1946) در مقاله کوتاه و فنی خود می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که قواعد ریاضیات و منطق به چه معنا قابل‌کاربست بر واقعیت هستند. وی برای پاسخ به این سؤال به بررسی تعبیر «کاربرد منطق» یا «کاربرد قواعد استنتاج» پرداخته استدلال می‌کند که این عبارت معنای واحد و روشنی ندارد و می‌تواند معانی مختلفی را به ذهن شنونده متبادر کند. رایل (1946: 237-240) در توضیح این ابهام میان سه معنای مختلف لفظ «کاربرد» (Application) فرق می‌گذارد.

کاربرد به معنای «تخصیص» (Specification): به این شرطی صوری بنگرید: اگر الف مستلزم ب باشد آنگاه نه ب مستلزم نه الف خواهد بود. این شرطی صوری به قول رایل شرطی ای باز (Open hypothetical) است چرا که به متغیرهای گزاره‌ای آن هنوز هیچ شناسه‌ای تخصیص نداده‌ایم. حال اگر به جای الف «امروز دوشنبه است» و به جای ب «فردا سه‌شنبه است» را بگذاریم نتیجه‌اش شرطی بسته (Closed hypothetical) رو به رو خواهد بود: اگر چنین باشد که اگر امروز دوشنبه باشد آنگاه فردا سه‌شنبه است، آنگاه اگر فردا سه‌شنبه نباشد آنگاه امروز دوشنبه نخواهد بود. شرطی بسته نتیجه (Consequence) شرطی باز نیست بلکه حاصل‌کاربست آن بر دو جمله‌ای است که تعابیر مختار ما برای متغیرهای الف و ب هستند. منظور از «کاربرد» شرطی باز فوق در واقع تخصیص تعابیری به متغیرهای آن است و نه چیزی بیشتر.

کاربرد به معنای «رعایت» (Observance): در این حالت ما لفظ کاربرد را برای توضیح کنش‌ها و رفتار انسانها به کار می‌گیریم. اگر به کسی بگوییم «فردا سه‌شنبه نیست» و او از این حرف نتیجه بگیرد که پس «امروز دوشنبه نیست»، آنگاه به نظر رایل می‌توان رفتار وی را این گونه توضیح داد: او از ما پذیرفته است که «فردا سه‌شنبه نیست» و با گذاردن این مقدمه در کنار این شرطی بسته که اگر چنین باشد که اگر امروز دوشنبه باشد آنگاه فردا سه‌شنبه است، آنگاه اگر فردا سه‌شنبه نباشد آنگاه امروز دوشنبه نخواهد بود - که خود تخصیصی است از شرطی باز بالا - نتیجه گرفته است که «امروز دوشنبه نیست» (1946: 237). عمل نتیجه‌گیری در این حالت حاصل کاربرد یا رعایت قاعده‌ای است که در قالب شرطی‌های باز و بسته فوق موجودیت یافته‌اند. اگر وی از سخن ما نتیجه بگیرد که «امروز یکشنبه است» رفتار وی «تخطی» (Breach) از قاعده بیان شده در شرطی بسته فوق است. به

نظر رایل «تخطی از قواعد منطق، مغالطه و رعایت آنها استنتاج معتبر است» (1946: 238). او تفاوت دو معنای رعایت و تخصیص را این گونه روشن می‌کند:

شرطی ای بسته می‌تواند تخصیص شرطی ای باز باشد اما نمی‌تواند رعایت یا تخطی از آن [شرطی باز] باشد. گذار فرد از مقدمه به نتیجه می‌تواند رعایت یا تخطی از قاعده‌ای در منطق باشد اما نمی‌تواند تخصیصی از آن قاعده باشد. (1946: 238)

آنکه که استنتاجی نامعتبر انجام می‌دهد قواعد منطق را درست به کار نبرده است و در این رفتارش، یعنی رفتار «استنتاج کردن»، از قواعد منطق تخطی کرده است. به این ترتیب کاربرد در این معنای دوم بر قواعد انجام یا اجرا (performance-rule) اعمال می‌شود. این قواعد انجام یا اجرا به منطق محدود نیستند. شطرنج، دستور زبان، آداب و غیره هم دارای قواعد اجرایی مخصوص به خود هستند که رعایت و تخطی از آنها بر حسب معنای دوم از «کاربرد» توصیف می‌شود.

کاربرد به معنای «اطلاق/انطباق» (Fit): پلیس برای فهمیدن هویت مظنون متواری می‌کوشد توصیف شاهدان از وی را با داده‌های بانک اطلاعاتش مطابقت بدهد. معمولاً هر فردی با بخشی از توصیف شاهدان انطباق دارد. در انگلیسی لفظ «کاربرد» در این بافت داستانی گرفتار ابهامی است که در فارسی از آن رها است. در فارسی ما دو لفظ متفاوت داریم: می‌گوییم توصیف پلیس بر من/انطباق دارد و پلیس عنوان مظنون را بر من/اطلاق کرده است. در انگلیسی برای هر دو عبارت لفظ «Apply» را به کار می‌بریم. به همین دلیل هم رایل در ذیل معنای سوم از امکان تعبیری چهارم از مفهوم «کاربرد» هم سخن می‌گوید: «اگر توصیف با من انطباق داشته باشد بر من به کار می‌رود (اگر چه به معنای چهارمی این توصیف ای بسا قرار نبوده است که بر من به کار رود)». در فارسی به جای تعبیری همچون «به کار رفتن» و «کاربرد» در معنای چهارم مورد نظر رایل به سادگی می‌گوییم «قرار نبوده است که بر من اطلاق شود».

#### ۴. رایل و جهان غیرمنطقی

رایل هشدار می‌دهد که بی‌توجهی به معنای متفاوت لفظ «کاربرد» و درآمیختن آنها سبب شده است که «برخی به دام این پرسش افتاده باشند که قواعد استنتاج چگونه و چرا بر جهان به کار می‌روند؟ ایشان کوشیده‌اند از راه تخیل بفهمند که جهانی غیرمنطقی چه جور

جهانی می‌تواند باشد. با این حال این معما، معمایی غیرواقعی است.» (1946: 238) اگر چه رایل اشاره‌ای به رساله نمی‌کند، روشن است که به شماره‌های ابتدای این مقاله، یعنی ۰۳۱.۳-۰۲.۳، نظر دارد. او هم مانند ویتگنشتاین به پرسش «جهان غیرمنطقی به چه می‌ماند؟» می‌اندیشد اما رویکردش به این سؤال با او فرق می‌کند. رایل از چیزی سخن می‌گوید که به باورش واقعاً معما نیست و تنها به نظر می‌رسد که معما باشد. معمای مورد بحث او چیست؟ وی چنین ادامه می‌دهد:

ما از پیش می‌دانیم که انسان غیرمنطقی چه جور آدمی است: کسی است که مرتکب مغالطه می‌شود، نمی‌تواند مغالطه دیگران را کشف کند و غیره. دلیل این که چرا نمی‌توان تخیل کرد که جهانی غیرمنطقی چه جور جهانی است این است که گرایش به سرپیچی از قواعد اجرا را تنها می‌توان به اجراکنندگان نسبت داد. جهان نه قواعد استنتاج را رعایت می‌کند و نه از آنها سرپیچی می‌کند، درست همان گونه که نه قواعد بازی بریج، عروض و تاک‌شناسی را رعایت می‌کند و نه از آنها سرپیچی می‌کند. (1946: 238)

توضیح رایل از معمایش بسیار گذرا، مجمل و ناروشن است اما شاید بتوان آن را این گونه توضیح داد: می‌خواهیم بگوییم که منطق چگونه بر جهان و واقعیت به کار بسته می‌شود و جهان منطقی چه جور جهانی است. برای این کار لازم است بدانیم که جهان غیرمنطقی چه جور عالمی است. حال مشکل این است که اصلاً نمی‌توان جهانی غیرمنطقی را تخیل کرد و به این ترتیب نمی‌توان دانست که چنین جهانی چگونه دنیایی است. به نظر می‌رسد که هرگز نمی‌توان دانست و توضیح داد که جهان منطقی چه چیز است. چنین نتیجه‌ای خلاف شهود معمول‌مان است. ما می‌دانیم جهان منطقی عالمی است که در آن قاعده‌ای همچون  $(PV \rightarrow P)$  برقرار است و غیرممکن است که در آن مطابق با هر کنشی، واکنشی هم‌اندازه و در خلاف جهت آن هم وجود داشته باشد و هم وجود نداشته باشد. به این ترتیب معمای رایل این است که چگونه میان این شهودمان که می‌توان کاربرد منطق بر جهان را توضیح داد و دانست که جهان منطقی چه جور جهانی است (آن را «شهود یک» بنامیم) با شهود دیگرمان که جهان غیرمنطقی قابل تصور نیست و نمی‌دانیم چنین جهانی چگونه است (آن را «شهود دو» بنامیم) توافق برقرار کنیم. حال سخن رایل این است که اصلاً معمایی در کار نیست و آنچه به نظر معما می‌رسد در واقع نتیجه کژفهمی واژه «کاربرد» و مغالطه معانی مختلف این لفظ است.

رایل با نظر به معانی سه‌گانه اصطلاح «کاربرد» به ایضاح مفهوم «(غیر)منطقی» می‌پردازد. اگر اصطلاح «منطقی» را معادل «تحت کاربست منطق» بگیریم آنگاه این که چه معنایی از «کاربست» را در نظر داشته باشیم به ما خواهد گفت که «(غیر)منطقی» به چه معنا است. به نظر رایل یک شیوه استفاده از لفظ «(غیر)منطقی» این است که آن را در معنای «انطباق/اطلاق» به کار ببندیم و از «(غیر)منطقی»، «(غیر)قابل انطباق با قوانین منطق/مقاوم در برابر اطلاق قوانین منطق» را مراد کنیم. در چنین کاربرستی پرسش پیش روی آن است که آیا به همان معنا که توصیف شاهدان از مضمون متواری می‌تواند با واقع انطباق داشته باشد و مضمون را تصویر کند قوانین منطق هم می‌توانند با واقعیات جهان منطبق باشند و آنها را تصویر کنند؟ چنین برداشتی بر همانند انگاشتن قوانین منطق و قوانین طبیعی استوار است. همان گونه که قوانین طبیعی می‌توانند بر جهان اطلاق شوند قوانین منطق نیز می‌توانند بر جهان اطلاق شوند. بدین اعتبار جهانی منطقی/غیرمنطقی دنیایی است آکنده/تهی از واقعیاتی منطقی. به این ترتیب وقتی از جهانی منطقی/غیرمنطقی سخن می‌گوییم از عالمی سخن می‌گوییم که قوانین منطق می‌توانند/نمی‌توانند واقعیاتی را در آن مکشوف کنند: «بدین سان احساس محوی وجود دارد که آدمیان چنین قواعدی [قواعد منطق] را که دست‌ساخته ایشان نیستند همچون قوانین طبیعی کشف می‌کنند» (1946: 239). گویی واقعیات خاصی به نام «واقعیات منطقی» در جهان وجود دارد و با کمک منطق می‌توان آنها را کشف کرد. چنین درکی از مفهوم «(غیر)منطقی» قادر است شهود یک را توضیح دهد: شهودمان که می‌توان کاربرد منطق بر جهان را توضیح داد و می‌دانیم جهان منطقی چه طور است. این شهود محصول این پیشفرض است که قواعد منطق همچون قوانین طبیعی هستند و شدنی است که کاربرد یعنی انطباق آنها با جهان را کشف کرد. با این حال به نظر رایل چنین پیشفرضی بی‌مشکل نیست. قواعد منطق دارای توان هنجاری (Normative power) هستند و «ارجاع به آنها ارجاع به معیارهایی است که اعمالی را مشروع یا نامشروع، درست یا نادرست، مناسب یا نامناسب و غیره می‌نامند.» (1946: 238) به نظر وی تعبیر انطباقی/اطلاقی از کاربرد منطق و مفهوم «(غیر)منطقی بودن» نمی‌تواند ویژگی هنجاری منطق را که به ما می‌گوید چه استدلالی معتبر است و چه استنتاجی در حقیقت مغالطه است و الی آخر، باز بتاباند: «از قوانین طبیعت نمی‌توان تخطی کرد اما از قواعد منطقی می‌توان تخطی کرد و در واقع هم چنین تخطی‌های روی می‌دهند.» (1946: 239) به این ترتیب به زعم رایل «(غیر)منطقی» را نباید به معنای «(نا)منطبق با قوانین منطق» تعبیر کرد. ویژگی «(غیر)منطقی» ویژگی‌ای است



که تنها بر رفتار زبانی و غیرزبانی موجوداتی قابل اسناد است که قادر به رعایت و تخطی از قواعد منطق هستند. انسان‌ها را منطقی یا غیرمنطقی می‌خوانیم به این خاطر که مثلاً از مغالطه پرهیز می‌کنند یا آن را مرتکب می‌شوند. انسان غیرمنطقی کسی است که از کاربرد درست قواعد منطق سر می‌پیچد و مغالطه می‌کند. به این اعتبار هرگز نمی‌توان صفت «غیرمنطقی» را بر جهان حمل کرد چرا که جهان و اجزای آن اجراکنندگان قواعد نیستند. مهمل است بگوییم کوه‌ها و ستارگان از قواعد منطق پیروی می‌کنند/نمی‌کنند (-238: 1946: 239). حال اگر منظور از جهان غیرمنطقی دنیایی باشد که قواعد منطق را رعایت نمی‌کند، آنگاه اصلاً معامی در کار نیست چرا که با این مفهوم از «غیرمنطقی» اصولاً چیزی همچون شهود دو ناموجود و سخن از آن هم مهمل است. صحبت از تصورپذیری یا تصورناپذیری جهان غیرمنطقی در معنای «رعایت» یکسر بی‌معنا است و نمی‌توان آن را اصولاً در تقابل با شهود یک قرار داد. شهود یک هم چنان که دیدیم شهودی ناتمام است و از ویژگی هنجارین منطق غفلت می‌کند. چنین می‌نماید که معنای دوم و سوم «کاربرد» اصلاً قابل اطلاق بر جهان نیستند. به نظر رایل در اسناد ویژگی «غیرمنطقی» بودن و در سخن از «تحت کاربست منطق بودن» یا به انسانها که اجراکنندگان قواعد هستند و مفهوم «رعایت» نظر داریم یا به مفهوم «تخصیص». مفهوم «اطلاق/انطباق» چنان که پیشتر اشاره کردم قادر به بازتابیدن توان هنجاری منطق نیست. رایل در توضیح مفهوم «کاربست منطق» بیشتر بر دو معنای رعایت و انطباق/اطلاق تمرکز کرده است و چندان سخنی در مورد معنای تخصیص نگفته است؛ گویی از همان آغاز این معنا را نامربوط دانسته است. او در بحث از «غیرمنطقی» بودن جهان معنای تخصیص را اصلاً مطرح نمی‌کند، شاید به این دلیل که عمل تخصیص را از همان آغاز دستکاری‌ای دانسته است که اصولاً در مقولات زبانی انجام می‌شود و مشتمل بر هیچ مداخله‌ای در جهان نیست. در عمل تخصیص مثلاً به متغیرهای گزاره‌ای شرطی باز جملاتی را تخصیص می‌دهیم و شرطی‌ای بسته به دست می‌آوریم. شرطی بسته به دست آمده کاربست شرطی باز یا به عبارتی تخصیصی از شرطی باز است. به این ترتیب معنای «تخصیص» لفظ «کاربرد» نمی‌تواند اسناد «غیرمنطقی» بر جهان و واقعیات آن را موجه کند. معنای «رعایت» هم آن چنان که دیدیم سبب می‌شود که کل بحث از «غیرمنطقی» بودن جهان یکسر مهمل شود. معنای «اطلاق/انطباق» هم از توان هنجاری منطق غافل است و به این ترتیب قابل اطلاق بر قواعد منطق نیست.

چنین می‌نماید که بحث رایبل دربارهٔ اقسام کاربرد مصداقی از پی‌گیری مغالطات مفهومی یا به قول خودش «خطای مقوله‌ای» (Category mistake) است. صحبت از «(غیر)منطقی» بودن جهان حاصل خلطی مفهومی است. ویژگی «غیر منطقی/منطقی» یا «رها از/تحت کاربست منطقی» را تنها می‌توان بر دو چیز حمل کرد: بر عناصر زبانی (وقتی معنای تخصیص را در نظر داریم) و بر رفتار اجراکنندگان قواعدی زبانی و غیرزبانی (وقتی معنای رعایت را در نظر داریم). حمل این ویژگی بر عالم و واقعیات آن مصداقی است از مغالطهٔ مفهومی. جهان موضوعی نامناسب برای حمل چنین محمولی است و به همین دلیل هم این سخن که «جهان (غیر)منطقی است» سخنی بی‌معنا است.<sup>۲</sup>

## ۵. بی‌معنایی رساله

اگر به رویکرد ویتگنشتاین و رایبل به این پرسش که «قواعد منطقی چگونه و چرا بر جهان به کار می‌روند؟» بنگریم در می‌یابیم که با دو نگاه متفاوت رو به رو هستیم. به نظر ویتگنشتاین پرسش، پرسشی موجه است اما مسئله این است که نمی‌توان بدان پاسخ داد. چرا؟ به باور ویتگنشتاین برای پاسخ به این سؤال باید بتوان گفت جهانی که در آن قواعد منطقی حاکم نیست چگونه عالمی است و برای توضیح چنان جهان غیرمنطقی‌ای باید نخست بتوان آن را تصور کرد. به نظر او مسئله این است که تخیل جهانی غیرمنطقی ناممکن است چرا که متضمن غیرمنطقی اندیشیدن است و چنین کاری محال است. به این ترتیب از نظر ویتگنشتاین با سؤالی رو به رو هستیم که به نفسه موجه است اما برایش پاسخی وجود ندارد. رایبل معتقد است که اصولاً سؤال «قواعد منطقی چگونه و چرا بر جهان به کار می‌روند؟» مهمل و ناموجه است چرا که مبتنی بر مغالطه‌ای مفهومی و کژفهمی تعبیر «تحت کاربرد منطقی بودن» است. رهیافت رایبل به بحث منطقی محدود نمی‌ماند و دارای تبعاتی است که دامان کل رساله را می‌گیرد. به نظر می‌رسد مهمترین پیامد رهیافت رایبل این باشد که بسیاری از مدعیات ویتگنشتاین در مورد منطقی بودن جهان اصلاً مهمل هستند. ویتگنشتاین در رساله می‌گوید که جهان به مثابه جملگی واقعیتهای دارای «صورت منطقی» (Logical form) § ۲.۱۸ و نیز § ۴.۱۲ به بعد) و «فضای منطقی» (§ ۱.۱۳) (Logical space) است. همهٔ جهانهای ممکن دارای این صورت منطقی هستند و همین صورت منطقی است که تصور جهانهای ممکن دیگر را شدنی می‌کند (§ ۲.۰۲۲). نزد ویتگنشتاین بحث از منطقی ارتباط وثیقی با بحث دربارهٔ جهان دارد (79: 1979)؛ منطقی، شرط وجود جهان است (1979:

77 و §۵.۵۵۲). حال اگر کار بست مفهوم «(غیر) منطقی» بر موضوعی همچون «جهان» کاری مهمل باشد بسیاری از سخنان ویتگنشتاین در رساله مهمل از کار در خواهند آمد.

از قضا ویتگنشتاین خود در انتهای رساله به روشنی گفته است که «هر که منظور من را فهمیده باشد در نهایت آنها [جملاتم را] بی معنا (Unsinn/Nonsense) خواهد دید.»<sup>۳</sup> (§۶.۵۴) با این حال دلیل محتمل رایل برای بی معنایی صحبت‌های ویتگنشتاین در مورد منطقی بودن (یا نبودن) جهان و ساختمان منطقی آن با دلیل خود ویتگنشتاین یکی نیست. مدلول حرف رایل آن است که صحبت در مورد منطقی بودن یا نبودن یک انسان یا رفتارش عملی معنادار است. بر خلاف وی، ویتگنشتاین نه تنها این سخن را که «امور واقع در فضای منطقی همان جهان هستند» (§۱.۱۳) مهمل می‌شمارد بلکه این ادعای رایل را هم که «فلان فرد انسانی (غیر) منطقی است» بی معنا خواهد دانست. چرا؟ دست کم دو توضیح رقیب برای توجیه این نظر محتمل ویتگنشتاین متقدم که ادعای رایل نیز مهمل است، می‌توان عرضه داشت.

توضیح اول برای این قضاوت یکسان درباره بی معنایی «فلان فرد انسانی (غیر) منطقی است» و «جهان (غیر) منطقی است» این است که «(غیر) منطقی بودن»، «همانگویی بودن» و «متناقض بودن» نه مفاهیمی واقعی (Proper concept)، که شبه مفهوم (Pseudo-concept) و مفاهیمی صوری (Formal concept) هستند. مفاهیمی همچون «قرمز بودن» و «گرد بودن» مفاهیمی واقعی هستند و می‌توان آنها را بر اشیائی واقعی در جهان واقع حمل کرد و حکم کرد که «خون قرمز است» و «خورشید گرد است». بر خلاف این مفاهیم، «عدد بودن»، «واقعیت داشتن» (§۴.۱۲۷۲) و «گزاره بودن» (§۵.۵۳۵۱) و غیره شبه مفهوم و مفاهیمی صوری هستند که حاصل اسنادشان صرفاً جمله‌های بی معنایی خواهد بود همچون «P یک گزاره است»، «۱ یک عدد است» و «اشیاء وجود دارند». مفهومی همچون «(غیر) منطقی بودن» نیز از همین قسم شبه مفهوم‌ها است و حاصل اسناد آن چه به جهان و چه به انسان حکمی بی معنا خواهد بود. مطابق این رویکرد بر خلاف «زرد پوست» و «دونده» که اسنادشان به فردی مثل سهراب جملات معناداری همچون «سهراب زرد پوست است» و «سهراب دونده است» به دست می‌دهد، اسناد «(غیر) منطقی» به سهراب به جمله بی معنای «سهراب (غیر) منطقی است» خواهد انجامید. مسئله رایل این است که در حمل «(غیر) منطقی» بر جهان خطای مقوله‌ای رخ داده است و این صفت را نمی‌توان بر جهان حمل کرد، حال آن که به نظر ویتگنشتاین «(غیر) منطقی» اصلاً مقوله نیست بلکه شبه مقوله است و حمل آن بر هر چیزی به مهمل گویی خواهد انجامید. به این ترتیب همان دلیلی که

برای مهمل بودن اسناد «(غیر)منطقی بودن» به جهان وجود دارد در مورد مهمل بودن اسناد آن بر اجراکنندگان قواعد هم صادق خواهد بود. چنین توضیح و رویکرد تفسیری‌ای به رساله دارای دو ویژگی است: نخست آن که مبتنی بر نظریه‌ای معناساختی یا نظریه‌ای درباره مفاهیم است که به ما می‌گوید چه جور عباراتی معنادار هستند و به مفهومی واقعی، و نه شبه‌مفهوم، ارجاع می‌دهند و حملشان به ما جمله‌هایی معنادار می‌دهد. ویژگی دوم این توضیح آن است که چنین نظریه‌ای را در خود جملات رساله باز می‌جوید و به ویتگنشتاین متقدم باور به چنین نظریه معنایی را اسناد می‌دهد.<sup>۴</sup>

چنین خوانشی از آرای ویتگنشتاین متقدم بی‌مخالفت نیست و مفسرانی بر آن راه رفته‌اند که دلیل ویتگنشتاین برای بی‌معنا خواندن رساله را نمی‌توان در خود نظرات وی در رساله باز جست. انتظار از این که جملاتی مهمل بیانگر نظریه‌ای باشند که مهمل بودنشان را توضیح دهد نابجا و نامعقول است. مطابق با این توضیح رقیب علت بی‌معنایی یک جمله آن نیست که از برآوردن معیارهایی معناساختی باز مانده است و آن چنان که توضیح پیشین می‌گوید در آن جمله شبه‌مفهومی بر شیئی حمل شده است. مطابق با این رویکرد اگر جمله‌ای همچون «۱ یک عدد است» بی‌معنا است تنها به این دلیل است که به لفظ «عدد» در بافت این جمله معنای خاصی اطلاق نشده است. بدین ترتیب برای توضیح معنادار بودن یا نبودن هر جمله می‌بایست رهیافتی گام به گام (Piecemeal)<sup>۵</sup> پیش گرفت و به جای سراغ کردن نظریه‌ای جامع در مورد معنا و استفاده از آن برای سنجش جملات، به زبان و شهود روزانه رجوع کرد. در شهود روزانه معنادار بودن هر جمله و هر کلمه را با نگاه به بافتی که در آن به کار رفته‌اند تشخیص می‌دهیم. به این ترتیب با تغییر بافت، داوری‌مان درباره کلمات و جملات تغییر خواهد کرد. چنان نیست که لفظ «عدد» در واقع یک مفهوم صوری و شبه‌مفهوم در همه بافتها باشد، بلکه ای بسا در هر بافتی سرنوشتی یکه و متفاوت با دیگر بافتها داشته باشد. مطابق با این توضیح ویتگنشتاین متقدم هیچ نظریه معنایی ندارد و حکم وی مبنی بر بی‌معنایی رساله را نمی‌توان با ارجاع به نظریه معنایی در کتاب توضیح داد. اگر چنین رویکرد جایگزینی درست باشد آنگاه رایل با مشکلی تازه مواجه خواهد بود: دیگر چندان روشن نیست و ضرورت ندارد که جمله «فلان فرد انسانی (غیر)منطقی است» حتماً معنادار باشد. این جمله بسته به بافتی که در آن به کار رفته است ممکن است معنادار یا بی‌معنا باشد. همین طور نمی‌توان حکمی نهایی صادر کرد که حمل «(غیر)منطقی» بر جهان همواره به جمله‌ای بی‌معنا و مهمل می‌انجامد، چرا که ای بسا در بافتی این حمل معنادار

باشد. از قضا اگر به شهود زبانی خویش مراجعه کنیم بافتهای بسیاری را می‌یابیم که شهودمان می‌گوید در آنها دو جمله «جهان (غیر)منطقی است» و «جهان (غیر)عقلانی است» کاملاً معنادار هستند. در زندگی و مکالمات روزانه نمی‌گوییم کسی که درباره «عقلانی بودن» یا «دیوانه بودن» جهان سخن می‌گوید حرفی مهمل می‌زند. شاید با وی در ادعایش مبنی بر غیرعقلانی بودن جهان مخالف باشیم یا نظرش را غیردقیق بدانیم اما بعید می‌دانم حرفش را مهمل بینگاریم.<sup>۶</sup>

پیامد سخن رایل این است که رساله مهمل است چرا که در مورد (غیر)منطقی بودن عالم سخن می‌گوید. با این حال به زعم رایل سخن درباره منطق بودن یا نبودن انسانها کاملاً معقول و معنادار است. دیدیم که توضیح ویتگنشتاین برای بی‌معنایی رساله با توضیح رایل فرق دارد. برای شرح نظر ویتگنشتاین دو رهیافت تفسیری رقیب را مورد بررسی قرار دادیم. چنان که آمد اگر رهیافت نخست به رساله را بر گیریم خواهیم دید که بر خلاف رایل، ویتگنشتاین اسناد «(غیر)منطقی» بر انسانها را هم عملی نادرست و نتیجه را اظهاراتی مهمل خواهد دانست. همچنین دیدیم که اگر رهیافت گام به گام را برگزیریم داوری در مورد معنادار بودن یا نبودن اسناد «(غیر)منطقی» بر انسانها و جهان با توجه به بافت انجام می‌شود و نمی‌توان حکمی پیشینی و کلی داد. مطابق این رویکرد ای بسا در بافتی اصلاً نتوان حتی از منطقی بودن انسان هم سخن گفت.

## ۶. تمایز هارمن

گیلبرت هارمن (2013; 2002; 1999) مدام توجه خواننده‌اش را به تمایز دو مفهوم جلب کرده است: استلزام (Implication) و استنتاج (Inference). استلزام مفهومی نسبتاً انتزاعی است و به رابطه میان گزاره‌ها دلالت می‌کند. استنتاج فرایندی روانی است که می‌تواند به تغییری در باورهای یک فرد یا نقشه‌ها و نیت‌های وی بینجامد. می‌گوییم دو گزاره «اگر A آنگاه B» و «A مستلزم گزاره B» هستند و میان آن دو گزاره و گزاره سوم رابطه استلزام برقرار است. افزون بر این مجموعه‌ای (Set) از این سه گزاره را مجموعه‌ای «سازگار» (Consistent) می‌خوانیم. حال اگر من دارای دو باور «اگر A آنگاه B» و «A باشم، می‌توانم و در واقع باید باور به B» را استنتاج کنم. نامعقول (Unreasonable) یا غیرعقلانی (Irrational) خواهد بود که به «اگر A آنگاه B» و «A باور داشته باشم اما به B» باور

نداشته باشم. کوتاه سخن آنکه استلزام رابطه‌ای در زبان است حال آنکه استنتاج کنشی است که انسان انجام می‌دهد. هارمن به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند:

منطق چونان نظریه استلزام با منطق چونان نظریه تعقل (Reasoning) یا روش‌شناسی بسیار فرق دارد. همیشه اصطلاح 'منطق' را به هر دو معنا به کار برده‌اند اما امروزه کاربست این عبارت را به نظریه استلزام محدود می‌کنند. بهتر است نظریه تعقل را 'نظریه تعقل' یا 'روش‌شناسی' بخوانیم. (Harman, 2002: 171)

هارمن می‌گوید که مفهوم «(غیر)منطقی» مفهومی مبهم است و دلالت‌های مختلفی دارد: هم برای توصیف گزاره‌ها و اشاره به رابطه‌ای همچون رابطه استلزام میان آنها به کار رفته است و هم برای توصیف رفتار افراد و توضیح فرایند عقلانیت. با جستجو در رساله درمی‌یابیم که ویتگنشتاین متقدم مفهوم «(غیر)منطقی» را بر جهان و واقعیات سازنده آن هم اعمال کرده است و از این جهت از توضیح هارمن هم فراتر رفته است. چنین آمیختگی‌ای زمینه‌ساز گمراهی و اختلاط میان مفاهیم مختلف است. رایل را به یاد بیاوریم. به نظر وی مفهوم «(غیر)منطقی» تنها بر افراد قابل اطلاق است نه بر جهان. به نظر می‌رسد رایل این مفهوم را منحصراً به عنوان معادلی برای «(غیر)عقلانی» به کار برده است و مرادش از انسان منطقی فردی است که قواعد عقلانیت را مراعات می‌کند. چنان که خود رایل توضیح می‌دهد چنین فردی خود مرتکب مغالطه نمی‌شود و مغالطه را در دیگران نیز باز می‌شناسد. به نظر هارمن عقلانیت (Rationality) می‌تواند از نوع نظری یا عملی باشد. عقلانیت عملی (Practical rationality) ویژگی نقشه‌ها، تیات و کنش‌های آدمی است. کسی که قصد دارد ورزش کند و باور دارد کوه‌نوردی بهترین ورزش موجود است اگر عاقل باشد باید پا در شیب کوه بگذارد. عقلانیت نظری (Theoretical rationality) همین گذار از باورهای اولیه و استنتاج باوری تازه بر پایه آن باورهای اولیه است. مغالطه کردن گونه‌ای از تخطی از قواعد عقلانیت نظری است. بدین سان انسان منطقی/غیرمنطقی مورد نظر رایل کسی است که از قواعد عقلانیت نظری و از جمله قواعد حاکم بر استنتاج پیروی/تخطی می‌کند. نقد رایل بر ویتگنشتاین این است که جهان نمی‌تواند قواعد منطق را رعایت کند یا از آنها سرپیچی کند چرا که تنها اجراکنندگان قواعد قادر به چنین عملی هستند. استدلال او را می‌توان بدین شیوه صورتبندی کرد:

(۸) لفظ «(غیر)منطقی» هم‌معنای «(غیر)عقلانی» است. [مقدمه]

(۹) «(غیر)عقلانی» را تنها می‌توان بر اجراکنندگان/متخطیان از قواعد عقلانیت حمل کرد. [مقدمه]

(۱۰) جهان و واقعیات سازنده آن اجراکنندگان قواعد عقلانیت نیستند. [مقدمه]

(۱۱) «(غیر)عقلانی» را نمی‌توان بر جهان حمل کرد. [۹ و ۱۰، رفع تالی]

(۱۲) «(غیر)منطقی» را نمی‌توان بر جهان حمل کرد. [۸ و ۱۱، جانشینی اینهمانی]

نتیجه استدلال می‌گوید که جمله «جهان (غیر)منطقی است» مهمل است و نمی‌توان چنین ادعایی کرد. حال اگر این استدلال رایل درست باشد همین وضع در مورد زبان و گزاره‌ها نیز صادق خواهد بود و مقدمه (۹) را می‌توان بر زبان هم به کار بست و چنین استدلال کرد:

(۱۳) زبان و گزاره‌های سازنده آن اجراکنندگان/متخطیان از قواعد عقلانیت نیستند. [مقدمه]

(۱۴) «(غیر)عقلانی» را نمی‌توان بر زبان و گزاره‌ها حمل کرد. [۹ و ۱۳، رفع تالی]

(۱۵) «(غیر)منطقی» را نمی‌توان بر زبان و گزاره‌ها حمل کرد. [۸ و ۱۴، جانشینی

اینهمانی]

با همان استدلال که واقعیت‌های جهان نمی‌توانند از قواعد استنتاج پیروی کنند/نکنند و منطقی/غیرمنطقی باشند، گزاره‌ها نیز نمی‌توانند منطقی/غیرمنطقی باشند. پیروی یا تخطی از قواعد استنتاج فعالیتی است که تنها مختص انسانها و موجوداتی است که قدرت اجرا کردن قواعد را دارند. گزاره‌ها فاقد چنین قدرتی هستند. رابطه میان دو گزاره «فردا سه‌شنبه نیست» و «اگر فردا سه‌شنبه نباشد آنگاه امروز دوشنبه نیست» با گزاره «امروز دوشنبه نیست» را رابطه‌ای منطقی می‌دانیم و می‌گوییم میان دو گزاره اول و گزاره آخر رابطه استلزام منطقی برقرار است. بر خلاف، معتقدیم که دو گزاره نخست مستلزم «امروز دوشنبه است» نیستند و میان آنها رابطه‌ای منطقی برقرار نیست. به نظر نمی‌رسد مشکلی در ابراز و فهم این جملات داشته باشیم، حال آن که اگر لفظ «(غیر)منطقی» منحصرأ به معنای «(غیر)عقلانی» می‌بود احتمالاً این جملات را معنادار نمی‌یافتیم. انسانی که به لحاظ نظری عقلانی است کسی نیست که از دو گزاره «اگر A آنگاه B» و «A» گزاره «B» را نتیجه گرفته باشد بلکه فردی است که اگر به دو گزاره اول باور داشته باشد حتماً به گزاره سوم هم باور خواهد داشت.<sup>۷</sup>

ایراد رایبل در بی توجهی به تمایز دو مفهوم استنتاج و استلزام است. وی در توضیح معنای دوم کاربرد منطق به روشنی از تمایز استلزام و تخصیص سخن می گوید: «شرطی بسته منطقدان کاربست قاعده استنتاج باز است. رابطه قاعده استنتاج باز با شرطی بسته از نوع استلزام نیست.» (237: 1946) با این حال وقتی به صحبت از استنتاج می رسد از تمایز استنتاج و استلزام غفلت می کند. این قول را به یاد بیاوریم: «شرطی ای بسته می تواند تخصیص شرطی ای باز باشد اما نمی تواند رعایت یا تخطی از آن [شرطی باز] باشد. گذار فرد از مقدمه به نتیجه می تواند رعایت یا تخطی از قاعده ای در منطق باشد اما نمی تواند تخصیصی از آن قاعده باشد.» (Ryle, 1946: 238) تخصیص کاری است که بر روی گزاره ها انجام می شود حال آن که استنتاج عملی است که بر روی باورها صورت می پذیرد. در نقل فوق به نظر می رسد که رایبل به جای آن که تخصیص را در برابر استلزام قرار داده و مثلاً بگوید گزاره «فردا سه شنبه نیست» تخصیصی از «A» است و دو گزاره «فردا سه شنبه نیست» و «اگر فردا سه شنبه نباشد آنگاه امروز دوشنبه نیست» در کنار هم مستلزم گزاره «امروز دوشنبه نیست» هستند، تخصیص را در برابر استنتاج، که ربطی به گزاره ها ندارد و اصلاً گذار از باور یا باورهایی به باوری دیگر است، قرار داده است. تمایز استنتاج استلزام هارمن به ما می گوید که تخطی از قواعد منطق یا رعایت آنها عملی است که نه گزاره ها بلکه انسانها در ضمن عمل استنتاج انجام می دهند. رابطه میان گزاره ها دست بالا از نوع استلزام است.

مخالفت رایبل با سخنان ویتگنشتاین متقدم بر این پیشفرض تنگ نظرانه متکی است که لفظ «(غیر)منطقی» منحصرأ به معنای «(غیر)عقلانی» است و با آن اینهمانی دارد. اگر تنگ نظری رایبل را کنار بگذاریم و همچون هارمن به این واقعیت بنگریم که اصطلاح «(غیر)منطقی» کثرتی از معانی را با خود همراه دارد و می تواند از سویی به معنای «(نا)سازگار» باشد و بر گزاره ها حمل شود و از دیگر سوی محمول انسانها و رفتارهایشان (در معنای «(غیر)عقلانی») بشود، آنگاه می توان مفهوم «(غیر)منطقی» را بر جهان هم حمل کرد و به کار بست. به همان معنا که گزاره ها و زبان اجراکننده قاعده نیستند جهان و واقعیات سازنده آن هم اجراکننده قاعده نیستند. اگر می توان از «(غیر)منطقی» بودن گزاره ای سخن گفت ناگزیر باید بتوان از «(غیر)منطقی» بودن واقعیتهای هم حرف زد. اگر واقعیت این باشد که فردا سه شنبه نیست و همچنین واقعیت داشته باشد که اگر فردا سه شنبه نباشد آنگاه امروز دوشنبه نیست، آنگاه غیرمنطقی است که واقعیت این باشد که امروز دوشنبه است.



## ۷. نتیجه گیری

چنان که آمد ویتگنشتاین متقدم معتقد است که به پرسش «جهان غیر منطقی به چه می ماند؟» نمی توان پاسخ داد چرا که متضمن تخیل کردن جهان غیر منطقی است که کاری است ناممکن. به باور رایل نفس طرح چنین پرسشی عجیب است چرا که محمول «(غیر) منطقی» را اصولاً نمی توان بر جهان حمل کرد. رایل با بررسی سه تعبیر از «(غیر) منطقی» می کوشد نشان دهد که چرا نمی توان از (غیر) منطقی بودن جهان سخن گفت. (۱) از سویی منطقی دارای توان هنجاری است و همین امر مانع از آن می شود که از *انطباق* جهان با «قوانین» منطقی سخن گفت. (۲) از دیگر سوی صرفاً گزاره ها هستند که می توانند «قواعد» منطقی را رعایت کنند یا از آنها *تخطی* کنند. به این ترتیب به زعم رایل جهان و واقعیات آن نمی توانند از قواعد منطقی پیروی یا تخطی کنند و تنها از (غیر) منطقی بودن انسانها می توان سخن گفت. کوتاه سخن آن که قواعد منطقی در هیچ کدام از سه تعبیر فوق قابل اطلاق بر «جهان» نیستند. در این مقاله استدلال کردم که اگر سخن رایل درست باشد آنگاه «(غیر) منطقی» خواندن گزاره ها نیز باید کاری مهمل باشد، حال آن که به نظر نمی رسد خود رایل چنین نظری داشته باشد. در نهایت کوشیدم نشان دهم که ریشه این ناسازگاری در آرای رایل بی توجهی به تمایزی است که هارمن به خوبی آن را پیش چشم آورده است: تمایز استلزام/منطق از استنتاج/عقلانیت. ایراد رایل بر ویتگنشتاین و مهمل دانستن سؤال فوق در این غفلت ریشه دارد و از همین روی چنین نمی نماید که مدعیات او بتوانند نظر ویتگنشتاین متقدم را به چالش بکشند.

## پی نوشتها

۱. از این پس از نام «رساله» به اختصار از «رساله منطقی - فلسفی» استفاده خواهد شد. در ترجمه جملات رساله از ترجمه پیرز-مگینیس (2001) استفاده کرده ام و در نهایت کار را با ترجمه های عبادیان (۱۳۶۹)، ادیب سلطانی (۱۳۷۹)، و دباغ (۱۳۹۷) سنجیده، بهبود بخشیده ام. در بحث از رساله به شماره سخنان ویتگنشتاین ارجاع خواهم داد.

۲. برای توضیح رایل از خطای مقوله ای بنگرید به (Ryle, 1949:6-12).

۳. از دو تعبیر «مهمل» و «بی‌معنا» به عنوان برابری برای اصطلاح «Unsinn/Nonsense» استفاده کرده‌ام. در رساله تعبیر فنی دیگری وجود دارد که برای توصیف منطق و گزاره‌های منطقی به کار رفته است: «Sinnlos». به روشنی موضوع بحث در بخش چهارم مقاله تعبیر اخیر نیست.
۴. برای نمونه‌ای از این رهیافت بنگرید به (Hacker, 1986: 21-22).
۵. برای توضیح مفصل این رهیافت بنگرید به (Conant, 2007; 2011).
۶. بنگرید به (Diamond, 2004: 205-206; 2005) و (Conant, 2000:206-208, n. 68).
۷. متأسفانه رایل (p. 237) در توضیح معنای دوم «کاربرد»، یعنی مفهوم «رعایت»، به جای تأکید بر استنتاج و گذار از باور به دو گزاره «اگر A آنگاه B» و «A» به باور به گزاره «B»، مفهوم استلزام را مورد استفاده قرار داده است و درباره گذار از گزاره‌های «اگر A آنگاه B» و «A» به گزاره «B» سخن گفته است.

## کتاب‌نامه

- ویتگنشتاین، لودویگ. ۱۳۶۹. رساله منطقی-فلسفی. محمود عبادیان. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
- ویتگنشتاین، لودویگ. ۱۳۹۷. رساله منطقی-فلسفی. سروش دباغ. تهران: انتشارات هرمس.
- ویتگنشتاین، لودویگ. ۱۳۷۹. رساله‌ی منطقی-فلسفی. ویراست دوم. میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- Conant, J. (2000). "Elucidation and nonsense in Frege and early Wittgenstein". In: A. Crary and R. Read, eds., *The New Wittgenstein*, London: Routledge, pp. 174-217.
- Conant, J. (2007). "Mild Mono-Wittgensteinianism". In: A. Crary, ed., *Wittgenstein and the Moral Life; Essays in Honor of Cora Diamond*, Cambridge, MA: MIT Press, pp. 31-142.
- Conant, J. (2011). "Wittgenstein's Methods". In: O. Kuusela and M. McGinn, eds., *The Oxford Handbook of Wittgenstein*. Oxford University Press, pp. 620-645.
- Diamond, C. (2004). "Criss-cross Philosophy". In: E. Ammereller and E. Fisher, eds., *Wittgenstein at Work: Method in the Philosophical Investigations*. London and New York: Routledge. pp. 201-220.
- Diamond, C. (2005). "Logical Syntax in Wittgenstein's Tractatus." *Philosophical Quarterly* 55(218), pp. 87-98.
- Hacker, P. M. S. (1986). *Insight and Illusion*. 2<sup>nd</sup> rev., Oxford: Oxford University Press.
- Harman, G. (1999). "Rationality". Reprinted in *Reasoning, Meaning and Mind*. Oxford: Clarendon Press, pp. 9-45.

- Harman, G. (2002). "Internal Critique: A Logic is not a Theory of Reasoning and a Theory of Reasoning is not a Logic". In: D. M. Gabbay, R. H. Johnson, H. J. Ohlbach, and J. Woods, eds., *Handbook of the Logic of Argument and Inference: The Turn Towards the Practical*, Volume 1 in *Studies in Logic and Practical Reasoning*. Amsterdam: Elsevier Science B.V., pp. 171-186.
- Harman, G. (2013). "Rationality:.. In: H. LaFollette, J. Deigh, and S. Stroud, eds., *The Encyclopedia of Ethics*, Oxford: Blackwell, pp. 4338-4347.
- Ryle, G. (1946 [2009]). "Why are the Calculuses of Logic and Arithmetic Applicable to Reality?" In: *Collected Papers, Volume 2, Collected Essays; 1929-1968*, London: Routledge, pp. 236-243.
- Ryle, G. (1949 [2009]). *The Concept of Mind*, London: Routledge.
- Wittgenstein, L. (1979). *Notebooks: 1914-1916*. Edited by G. H. von Wright and G.E.M. Anscombe and Translated by G.E.M. Anscombe. 2nd edition. Oxford: Basil Blackwell.
- Wittgenstein, L. (2001). *Tractatus Logico-Philosophicus*. Edited and translated by D. F. Pears and B. F. McGuinness. London: Routledge.